

مبانی نظری اسلام و غرب

(اندیشه اسلامی ۱ و ۲)

مؤلف :

دکتر اصغر رجبی ده برزوئی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال



Email : mehradgraphic@yahoo.com

vatani.mehrdad46@gmail.com

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
برزوئی.
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست نویسی
یادداشت
موضوع

رجبی ده برزوئی، اصغر، -۱۳۵۷
مبانی نظری اسلام و غرب (اندیشه اسلامی ۱ و ۲) / مولف اصغر رجبی ده
تهران: مهر وطن، ۱۴۰۳.
۱۶۶ ص.
۹۷۸-۶۲۲-۹۱۳۲۷-۸-۴
فیبا
کتابنامه: ص. [۱۵۳] - ۱۶۳.
اسلام و غرب

*Islam and the West

اصول دین

Pillars of Islam

اسلام -- بررسی و شناخت

Islam -- Study and teaching

رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی
اطالعات رکورد کتابشناسی

BP۳/۲۲۹ :
۴۸۹/۲۹۷ :
۹۶۰۵۵۲۳ :
فیبا

مبانی نظری اسلام و غرب

(اندیشه اسلامی ۱ و ۲)

مؤلف:	دکتر اصغر رجبی ده برزوئی
ناشر:	انتشارات مهر وطن
نوبت چاپ:	اول / ۱۴۰۳
تیراژ:	۱۰۰۰ نسخه
حروفچینی:	موسسه مهراد
لیتوگرافی:	باختر
چاپخانه:	فرشیوه
مصافی:	روشنک
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۹۱۳۲۷-۸-۴
قیمت:	۲۴۱۰۰۰۰ ریال

کلیه حقوق این اثر برای انتشارات مهروطن محفوظ است.

انتشارات مهروطن: خیابان انقلاب- خیابان فخررازی- خیابان وحیدنظری

پلاک ۸۲- تلفن: ۶۶۴۸۹۵۶۰

تقدیم بہ پدرم آقای رجبعلی رجبی ده
برزوئی و مادر مہربان خانم بتول فتحی
قنبری و ہمسر گرامی سیدہ صدیقہ
حسینی رزوه

فهرست مطالب

بخش اول: مبانی نظری اسلام	۵
فصل اول: انسان شناسی	۶
فصل سوم: توحید	۱۶
فصل چهارم: صفات الهی	۲۶
فصل ششم: مراتب توحید	۳۸
فصل هفتم: معاد	۴۰
فصل هشتم: نبوت	۶۳
فصل نهم: امامت	۸۲
فصل دهم: ولایت فقیه	۱۰۰
بخش دوم: مبانی نظری غرب	۱۰۹
فصل اول: زمینه ها و عوامل پیدایش سکولاریسم	۱۱۰
فصل دوم: مبانی نظری سکولاریسم	۱۱۷
فصل سوم: جنبش اصلاح دینی	۱۲۲
فصل چهارم: ساینیتیسم	۱۳۲
فصل پنجم: دوره روشنگری	۱۴۴
فصل ششم: پسامدرنیسم	۱۴۷
منابع و مآخذ:	۱۴۹

مقدمه

یکی از دلایل عمده، دسته بندی دین، به اصول دین و فروع دین به این علت است که اصول دین، عقل است اما فروع دین، تعبدی و تقلیدی است. بی گمان، اصل توحید از جایگاهی والا در میان اصول اعتقادی دینی برخوردار است به گونه ای که دیگر اصول اعتقادی، بر این اصل استوار گشته اند. راه شناخت وجود خدا دو نوع است: سیر در آفاق، سیر در انفس. یعنی، انسان از راه سیر آفاقی، با مشاهده مخلوقات و تدبیر در حدوث و امکان و نظم پدیده ها به وجود خالق و مدبری دانا و توانایی پی می برد. ولی از راه سیر انفس با تأمل در خود در می یابد که نسبت به خدا شناخت قلبی و بی واسطه دارد و در برابر چنین خدایی که کمال مطلق است، سر تعظیم فرود می آورد.

با سقوط امپراطوری روم باستان در قرن چهارم میلادی قرون وسطی شروع شد. و در سال ۱۴۵۳ م با سقوط قسطنطنیه به پایان رسید. در سال های ۷۱۰ تا ۷۱۵ میلادی فتح اسپانیا را شاهد هستیم. همچنین در سال های ۱۰۹۶ تا ۱۲۹۱ میلادی جنگ های صلیبی را شاهد هستیم. و شروع عصر رنسانس را شاهد هستیم. ۱۴ تا ۱۶ میلادی عصر نوزایی است. در قرن ۱۶ جنبش اصلاح دینی (پروتستان) توسط مارتین لوتر بوجود آمد. قرن ۱۷ تا ۱۸ عصر خردورزی (هم عصر با افرادی چون گالیله بیکن و دکارت و با آن ها به اوج خود رسید). ۱۷۵۰ تا ۱۸۰۰ انقلاب صنعتی اول رخ داد و شروع مدرنیته با تولید ماشین بخار و گذار از جامعه سنتی به مدرن را شاهد هستیم. در سال های ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۰ انقلاب صنعتی دوم می باشد که با ایجاد جامعه انفورماتیک (رایانه)، بلوغ مدرنیته را شاهد هستیم که انقلاب فرانسه در این دوره اتفاق افتاد.

کتاب مبانی نظری اسلام و غرب (اندیشه اسلامی ۱ و ۲) دارای دو بخش می‌باشد. در بخش اول به مبانی نظری اسلام و در بخش دوم مبانی نظری غرب مورد بررسی قرار می‌گیرد. کتاب حاضر حاصل چندین سال تجربه تدریس مولف در دانشگاه‌های مختلف از جمله دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه علامه طباطبائی، دانشگاه فرهنگیان-پردیس پیشوا و ورامین، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین - پیشوا و قرچک، دانشگاه علمی و کاربردی ورامین در رشته‌های مختلف آموزشی است. در واقع کتاب پیش درآمدهای است بر مباحث مبانی نظری اسلام و غرب، که به دو منظور نگارش یافته است: اول؛ آشنا سازی هرچه بیشتر جامعه علمی و دانشگاهی با حال و هوای مباحث این رشته، دوم؛ گشودن باب تأملات و تفکرات اسلامی و بومی سازی علم در این موضوعات. امید است این نوشتار، که برگرفته از برخی مقالات و کتب می‌باشد برای همه خوانندگان مفید باشد و نگارنده بتواند با بهره‌گیری از راهنمایی‌ها و ارشادات صاحب نظران، پژوهشگران و دانشجویان، غنای محتوایی آن را در چاپ‌های بعدی ارتقا بخشد. امیدوارم کتاب حاضر اثری سودمند برای استادان و دانشجویان محترم باشد و فرهیختگان ارجمند نیز با بیان نظرها و دیدگاه‌های خود اینجانب را در تولید آثاری مطلوب یاری رسانند.

بخش اول:

مبانی نظری اسلام

فصل اول: انسان شناسی

همه ما انسان‌ها این نکته را باور داریم که بهترین بهره‌برداری از هر چیزی زمانی اتفاق می‌افتد که تمام قابلیت‌ها و کاربردهای آن را بشناسیم. انسان، به‌عنوان پیچیده‌ترین و قیمتی‌ترین مخلوق خداوند، بیشترین استحقاق را در شناخته‌شدن دارد. حقیقت این است که اگر انسان نیازها و قابلیت‌های خودش را آن‌گونه که سازنده انسان معرفی می‌کند، نشناسد، نه تنها نمی‌تواند برای سعادت خود برنامه‌ریزی کند، بلکه با هر اقدامی ممکن است به نارضایتی از زندگی، احساس شکست، افسردگی و ترس از اقدام کردن مجدد دچار شود.

تمام آرزوهای من، انتخاب‌های من، رفتارها و افکار من، در چهارچوب شناخت من از خودم، تعریف می‌شوند! من برای آینده‌ام همان‌گونه تصمیم می‌گیرم، که خودم را در آن قالب تعریف می‌کنم. ما می‌توانیم تمام عمر را در دنیا، بدون ترس از هیچ شکست و عقب‌گردی زندگی کنیم؛ اگر از مسیری که در آن به سمت جلو حرکت می‌کنیم، مطمئن باشیم. و این اطمینان از مسیر، فقط در یک حالت اتفاق می‌افتد؛ اینکه بدانیم، ما کیستیم؟ چرا اینجا هستیم؟ قرار است به کجا برویم؟ انسان‌شناسی یکی از مهم‌ترین دانش‌های زیربنایی در علوم انسانی است. شناخت دقیق و جامع چیستی و هویت انسان‌شناسی در آمد و ورود به مباحث آن است. برای شناخت چیستی انسان شناسی تبیین مقولاتی از قبیل تاریخچه، تعریف، انواع، اهمیت انسان شناسی لازم به نظر می‌رسد.

تاریخچه انسان‌شناسی

انسان شناسی از کهن‌ترین علوم بشر به شمار می‌آید، چرا که انسان همیشه دنبال یافتن منشاء پیدایش خود بوده و به همین منظور افسانه‌ها و داستان‌های فراوانی نیز ساخته و پرداخته است. انسان شناسی در مشرق زمین برخلاف عالم غرب بیشتر قالبی مذهبی و دینی داشته است. حقیقت انسان، نحوه تکون و آغاز حیات او، سرنوشت و سرانجام و جایگاه او در نظام هستی مطالبی است که هم در شرایع توحیدی و هم ادیان غیر توحیدی مثل هندوئیسم و بودیسم (با نگرش‌های مختلف) مورد توجه بوده است. تاریخچه انسان شناسی از نظر شرایع آسمانی مانند اسلام به آغاز

خلقت انسان برمی گردد. انسان از همان آغاز خلقت مأمور به شناخت حقیقت، ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها و سعادت و کمال خود بوده است. دلیل این همه توجه به شناخت انسان این است که انسان از نظر اسلام به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در روی زمین برگزیده شده است (بقره، ۳۳-۳۱) و رسیدن به این هدف فقط از طریق شناخت حقیقت انسانی، توانایی‌ها، کمال و سعادت واقعی و راه وصول به آن ممکن خواهد بود.

از نظر اسلام اولین انسان (حضرت آدم)، اولین خلیفه خدا در روی زمین بوده است. او مسجود فرشتگان واقع شد و دیگر افراد انسانی نیز موظف هستند در جهت خلافت الهی گام بردارند. بر همین اساس تأکیدهای فراوانی در متون اسلامی در مورد شناخت انسان وجود دارد. از جمله، علی (ع) در تعابیری فرموده اند: غایت معرفت این است که انسان خودش را بشناسد؛ من تعجب می‌کنم از کسی که دنبال گم شده خود می‌گردد ولی خودش را گم کرده است و دنبال خودش نمی‌گردد؛ هرکس خودش را نشناسد از راه نجات دور می‌شود و در گمراهی و جهل گرفتار می‌آید.

اندیشمندان اسلامی هم در طول قرون متمادی آثار فراوانی درباره شناخت انسان تألیف کرده‌اند، به خصوص عارفان اسلامی در کنار بحث از شناخت خدا بحث‌های زیادی در مورد ویژگی‌های خلیفه خدا و انسان کامل ارائه کرده‌اند. همچنین فیلسوفان اسلامی مانند بوعلی سینا و ملاصدرا نیز بخشی از آثار فلسفی خود را به مبحث شناخت انسان اختصاص داده‌اند.

جهان غرب از لحاظ تاریخی سه دوره را در رابطه با انسان‌شناسی گذرانده است. در دوره اول که از آن به دوره فلسفی تعبیر می‌شود سقراط به عنوان اولین فیلسوف یونانی است که انسان را موضوع تفکر و اندیشه فلسفی خویش قرار داده است. مرحله دوم انسان‌شناسی با ورود دین مسیحیت در کالبد اندیشه و فرهنگ غرب آغاز شد و با نگرش ایمان‌گرایانه و تکیه بر کتاب مقدس انسان‌شناسی دینی را مطرح کرد که به دلیل کم‌رنگ کردن نقش عقل در بسیاری موارد با مضامین عقلی در تضاد بود. در مرحله سوم انسان‌شناسی در غرب به عنوان علمی مستقل مطرح شد. مغرب زمین در قرن هجدهم شاهد ظهور انسان‌شناسی به عنوان علمی جدید با موضوع انسان است.

تعریف انسان‌شناسی

دو اصطلاح انسان‌شناسی و مردم‌شناسی بازگردان واژگان Anthropologie و Ethnologie است که در لغت هم معنا و معادلند. اولی از ریشه یونانی Anthropos به معنی انسان و دومی از ریشه یونانی Ethnos به معنی قوم و مردم گرفته شده است. واژه آنتروپولوژی برای اولین بار توسط ارسطو مورد استفاده قرار گرفت و منظور او علمی بود که در جهت شناخت انسان تلاش کند. اصطلاح انسان‌شناسی نخستین بار در کشورهای انگلیسی زبان در ابتدای قرن بیستم رایج شد و به شاخه‌ای علمی درباره موضوع انسان اطلاق می‌شد که در پی مطالعه این موجود و زندگی اجتماعی او در مفهومی بسیار گسترده بود.

البته باید به این نکته اساسی توجه کرد که انسان‌شناسی مصطلح در غرب که به عنوان یک شاخه علمی جدید مورد توجه است با آنچه که در فرهنگ دینی به عنوان شناخت انسان مطرح می‌شود متفاوت است. انسان‌شناسی فرهنگ دینی، محدودتر از انسان‌شناسی علمی است و به عنوان زیر مجموعه‌ای از انسان‌شناسی علمی مشهور تلقی می‌شود. از این انسان‌شناسی در متون دینی به معرفت نفس یا خودشناسی تعبیر می‌شود و در آن، انسان از این جهت مورد بحث و توجه قرار می‌گیرد که موجودی کمال‌پذیر است و هدفی والا و متعالی برای او تعریف شده است و این انسان می‌تواند با تأمل در وجود خود و یافتن عواملی که در فطرتش برای وصول به آن هدف اصلی قرار داده شده است و توجه به کشش‌هایی که در درونش نسبت به آرمان‌های بلند انسانی وجود دارد، در جهت رسیدن به اهداف والای انسانی و کمال و سعادت حقیقی اش گام بردارد.

ما در انسان‌شناسی دنبال شناخت انسان هستیم و از آن‌جا که انسان موجودی بسیار پیچیده و دارای ابعاد و شئون وجودی مختلف است که بررسی و تحقیق همه آنها در یک شاخه علمی امری ناممکن به نظر می‌رسد، هر شاخه‌ای از معرفت که به گونه‌ای ساحتی از ابعاد وجودی انسان را مورد بررسی قرار دهد، شایسته عنوان انسان‌شناسی خواهد بود. پس عنوان جامع انسان‌شناسی شامل همه شاخه‌های علمی خواهد بود که به بررسی و شناخت و تحلیل بعد یا ابعادی از ساحت‌های وجودی

انسان یا گروه و قشر خاصی از انسان ها می پردازد.

انواع انسان شناسی

انسان شناسی بر اساس یک تقسیم بندی از جهت روش موجود در آن به چهار نوع تقسیم می شود:

۱) انسان شناسی تجربی یا علمی

در این نوع انسان شناسی با روش تجربی انسان مورد بررسی قرار می گیرد و این شاخه علمی شامل همه رشته های علوم انسانی می شود و نباید این نوع انسان شناسی را با انسان شناسی به مفهوم Anthropology خلط کرد، چرا که آنترپولوژی هم یکی از شاخه های علوم انسانی است که تحت انسان شناسی تجربی قرار می گیرد. در آنترپولوژی به مسائلی از قبیل منشاء پیدایش انسان، توزیع جمعیت و پراکندگی آن، رده بندی انسان ها، پیوند نژادها، خصیصه های فیزیکی و محیطی و روابط اجتماعی و موضوع فرهنگ، با روش تجربی پرداخته می شود.

۲) انسان شناسی شهودی یا عرفانی

در انسان شناسی عرفانی از راه علم حضوری به مطالعه و بحث و بررسی در مورد انسان و معرفی انسان کامل و همچنین نحوه دست یابی انسان به کمال پرداخته می شود. عرفان شامل دو بخش است:

الف) عرفان نظری؛ این شاخه از عرفان به تفسیر هستی می پردازد و در آن از خدا، جهان و انسان بحث می شود. عرفان نظری مانند فلسفه الهی است که آن هم در مقام توضیح و تفسیر هستی است با این تفاوت که فلسفه در استدلال های خود فقط به اصول عقلی تکیه می کند ولی عرفان، مبادی و اصول به اصطلاح کشفی را پایه استدلال های خود قرار می دهد و بعد آنها را به زبان عقلی توضیح می دهد. از نظر عارف کمال انسان به این است که با سیر و سلوک به اصلی که از آن جدا شده است باز گردد و دوری و فاصله را با ذات حق تعالی از بین ببرد و از خود فانی شود و به جایی برسد که جز خدا را نبیند.

ب) عرفان عملی؛ این بخش از عرفان روابط و وظایف انسان را با خود، جهان و با خدا بیان می‌کند و عمده نظرش روابط انسان با خداست. این شاخه از عرفان علم سیر و سلوک نامیده می‌شود و در آن توضیح داده می‌شود که سالک برای این که به قله رفیع انسانیت یعنی توحید برسد، از کجا باید شروع کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی کند. البته همه این منازل و مراحل باید با اشراف و تحت مراقبت یک انسان کامل و راه پیموده که از راه و رسم منازل عرفانی آگاهی دارد، طی شود تا بتواند خود را به شناخت خدا نزدیک کند. ابزار کار عارف دل و مجاهدت و تصفیه و تهذیب و حرکتش در باطن است.

۳) انسان شناسی فلسفی

انسان‌شناسی فلسفی بر اساس ماهیتی که دارد، انسان کلی را مورد نظر قرار می‌دهد، چرا که ماهیت شناخت فلسفی، شناخت مفاهیم کلی است و فیلسوف دنبال امور جزئی و شخصی نیست، لذا فلسفه در بخش انسان‌شناسی هم به دنبال شناخت ماهیت انسان به صورت قضیه حقیقه است. این نوع معرفت، همه انسان‌های گذشته و حال و آینده را مصادیق موضوع خود می‌داند و روش آن، تعقل و بهره‌مندی از عقل است. فلاسفه‌ای چون سقراط، افلاطون، ارسطو، ابن‌سینا، فارابی و ملاصدرا از منادیان این دانش شمرده می‌شوند.

۴) انسان-شناسی دینی

در این نوع از انسان‌شناسی ابعاد، ویژگی‌ها، حقایق و ارزش‌های گوناگون انسانی از طریق مراجعه به متون مقدس دینی (کتاب و سنت) به دست می‌آید. به بیان دیگر در انسان‌شناسی دینی به جای بهره‌گیری از روش‌های تجربی، عقلی یا شهودی برای شناخت انسان از روش نقلی استفاده می‌شود. پاره‌ای از اشکالات در انسان‌شناسی‌های تجربی و فلسفی و عرفانی باعث شده که بهترین راه برای شناخت انسان، روش دینی و وحیانی باشد، چرا که حقیقت انسان، همانند کتابی است که نیازمند شرح است و شارح این کتاب هم کسی جز مصنف آن یعنی پروردگار آفریننده آن

نمی‌تواند باشد و خداوند سبحان هم حقیقت انسان را به وسیله انبیاء و اولیاء و فرشتگان خود شرح کرده است و با بیان این که آدمی از کجا آمده، به کجا می‌رود و در چه راهی گام برمی‌دارد، او را با خویشتن، با آفریدگار، با گذشته، حال و آینده‌اش آشنا کرده است.

البته باید توجه داشت که در ادیانی مانند مسیحیت و یهودیت تحریف صورت گرفته است و لذا براساس متون مقدس آن ادیان نمی‌توان به شناخت انسان دست یافت. ولی این مشکل در مورد اسلام که متن مقدس آن یعنی قرآن، مصون از هرگونه تحریف بوده و بیانات مفسران واقعی آن یعنی اهل بیت (ع) هم، موجود است، وجود ندارد. لذا می‌توان با مراجعه به این ثقل اکبر و تفسیر آن به وسیله ثقل اصغر (ائمہ ع) به انسان‌شناسی دینی واقعی دست یافت.

فصل دوم: روح مجرد

در باب حقیقت انسان دو دیدگاه وجود دارد: مادی و الهی. کسانی که هستی را با ماده برابر می‌دانند یا انسان را پدیده‌ای کاملاً مادی تلقی می‌کنند، تمام قوانین حاکم بر حقیقت انسان را مادی می‌دانند و معتقدند که با قوانین مادی، که مبتنی بر حس و تجربه است، می‌توان انسان را شناخت. بر اساس این تحلیل، انسان با مردن، نابود می‌شود.

گروه دیگر علاوه بر بعد مادی انسان، به بعد غیر مادی او نیز معتقد هستند و برای انسان علاوه بر بدن مادی، حقیقتی به نام روح، قائلند که با مردن انسان از بین نمی‌رود و باقی می‌ماند. و آن را از طریق عقلی می‌توان اثبات و تبیین کرد.

دلایل عقلی بر اثبات روح

فیلسوفان برای اثبات روح دلایل متعددی اقامه کرده‌اند که برخی را به طور خلاصه بیان می‌کنیم:

۱- انسانها هر چند در زمره جانداران هستند اما تفاوت‌های با موجودات زنده دیگر همچون گیاهان و حیوانات دارند. مثل: قدرت تعقل داشتن، استدلال کردن، ایمان، عشق ورزیدن و... که این ویژگی‌ها در آنها نیست یا اگر هست مراتب کامل آن در انسان وجود دارد. در تامل در این ویژگی‌ها در می‌یابیم که باید در وجود انسان حقیقتی باشد که این ویژگی‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد. آن حقیقت هرچه باشد، متفاوت با پدیده‌های مادی و جسمانی است.

۲- وقتی در خودمان دقت می‌کنیم، می‌یابیم که وجود «من» که امری بسیط و غیر قابل تقسیم است. در صورتی که قسمت‌پذیری از خاصیت اجسام و مادیات هست. اگر روح یا من، مادی بود، باید می‌توانستیم آن را تقسیم کنیم. و همچنین همه اعضاء خود را به آن اضافه می‌کنیم: گوش من، چشم من و

۳- صفت هوشیاری که در وجود ما هست، این خاصیت سلول مادی نیست و باید صفت چیز دیگری غیر از جسم باشد. همچنین صورت‌های علمی (درخت، ...) که فاقد خواص مادی (همچون:

انقسام پذیری و ..) هستند قابل اشاره حسی نیست و نمی توان گفت در موضع خاصی از مغز حلول کرده اند.

۴- دیدن و شنیدن، کار چشم و گوش نیست، زیرا اینها ابزار برای شنیدن و دیدن هستند. بسیار شده است که ما در اطاق و کلاس درس بودیم اما صدای را نشنیده ایم و چیزی ندیده ایم، چون تمرکز توسط روح نبوده است. البته اگر سوال شود که فقط با روح، بدون چشم و گوش هم نمی شود دید و شنید. در جواب گوییم مثل اینکه شما در بیابان هم بدون دوربین، شکار را از فاصله دور نمی توانید ببیند. لذا شما می بینید نه دوربین.

۵- هر کس بالوجدان می فهمد که در گذشته، حال و آینده، یکی بوده است. لذا ۵۰ سال قبل هم می گفیم: من، الان هم می گوییم: من. با اینکه همه اعضاء ما عوض شده است. و تمام سلول های مغز هم تغییر یافته است اما، ما به راحتی خاطرات بچگی را به یاد می آوریم.

۶- عدم انطباق کبیر بر صغیر: یعنی ما نمی توانیم بپذیریم که این منظره بزرگ در یک ماده کوچک جاگرفته است. اگر چنین بود با تقسیم مغز باید آن هم منقسم می شد. هرچند که ما واقعا الان بزرگ می بینیم. البته ابزار بودن مغز را منکر نیستیم.

۷- درک از کلیات (انسان، ...)، عشق، نفرت و ... با کدام حس درک می شود. زیرا جهان هستی مساوی با جهان حس نیست. چون ما دارای ادراکات تخیلی و ادراکات عقلی نیز می باشیم.

اثبات روح در قرآن کریم

از دیدگاه قرآن، انسان علاوه بر بدن مادی، از روح الهی بهره مند است و اصولا حقیقت انسان، به روح اوست. که هنگام مرگ، از بدن ستانده می شود. در آیه ۴۲ سوره زمر می فرماید: الله یتوفی الانفس حین موتها. کلمه توفی به معنای اخذ و گرفتن است. اگر روح نیمی از حقیقت انسان بود باید می فرمود: یتوفی بعضکم، نه اینکه بفرماید: یتوفاکم. (سجده، ۱۱) قل یتوفاکم ملک الموت الذی و کل بکم ثم الی ربکم ترجعون.

هر چند خداوند در آیه ۸۵ سوره الاسرا می فرماید: یستلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما

اوتیتیم من العلم الا قليلا . و از پیامبر از روح سوال می کنند. در جواب آنها بگو: روح از امر پروردگارم می باشد و شما از علم بهره ای ندارید مگر مقدار کمی.

در آیه ۵۱ در تعریف امر الهی می فرماید: ان ما امرنا واحده كلمح بالبصر . حقیقت این است که امر ما یکی است و همانند چشم به هم زدن .

از این آیه دفع الوجود بودن موجودات امری و عوالم امری و از جمله روح بطور کاملا واضح و روشن استفاده شود. از این آیه به خوبی این نکته بدست می آید که موجودات از جمله روح و کل عوالم امری مانند حقایق و موجودات نظم مادی نیستند که در تحقق آنها حالت منظره ای وجود داشته باشد . با این بیان به این نتیجه می رسیم که این مخلوق یعنی مخلوقی که در قرآن کریم به نام روح از آن یاد شده است یک امری و یا یک موجود بالاتر و برتر از ماده و آثار و لوازم مادی است.

روح مایه حیات و زندگی است البته از این حیث که ملاک شعور و اراده می باشد. روح حقیقی و موجودی مستقل است و موجودی است دارای حیات و علم و قدرت. و یک درجه آن در حیوان و در غیر مومنین از انسان هست. و درجه ای بالاتر از خود تایید نموده و یک درجه دیگر از آن روحی است که انبیا و رسل بوسیله آن تایید می شوند و در آن باره فرموده: و ایدناه بروح القدس؛ یعنی او را با روح القدس تایید کردیم.

انسان می داند می میرد و نمی تواند از آن بگریزد و مطابق فکر و شعور خدا و اطلاعات و دانستی های مذهبی و علمی قائل بوجود روح و بقای آن در دنیای دیگر برای اجرای عدالت و حساب کتاب و ثواب و عقاب می باشد. این جهان بواسطه خواص مادی فیزیکی آن بوسیله حواس تا حدی قابل شناخت است و جهان بعد از مرگ از نظر ما محسوس نیست.

موارد استعمال روح در قرآن بسیار متنوع است گاهی به معنی روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می کرده مانند: و اتینا عیسی بن مریم البينات و ایدناه بروح القدس (بقره، ۸۷) ما دلایل روشن در اختیار عیسی بن مریم قرار دادیم و او را با روح القدس تقویت نمودیم.

گاه به نیروی معنوی الهی که مومنین را تقویت می کند اطلاق شده مانند: اولئك کتب فی قلوبهم

لایمان و ایدیه‌م بروح منه (مجادله، ۲۲) آنها کسانی هستند که خدا ایمان را در قلبشان نوشته و به روح الهی تاییدشان کرده است. زمانی به معنی فرشته مخصوص وحی آمده و با عنوان روح الامین توصیف شده اند مانند: نزل به الروح الامین علی قلوبک لتکون من المندرین (شعراء، ۹۳) این قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل کرد تا از انذار کنندگان باشی و گاه به معنی فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر از فرشتگان مانند: تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر (قدر، ۴) در شب قدر فرشتگان و روح به فرمان پروردگار برای تقدیر امور نازل میشدند .

و در جای دیگر می‌خوانیم: یوم یقوم الروح و الملائکه صفا (نبا، ۳۸) و گاه به معنی قرآن یا وحی آسمانی آمده است مانند: و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا (شوری، ۵۲) به سوی تو فرستادیم روحی که از فرمان ماست. و بلاخره زمانی هم به معنی روح انسانی آمده است چنانکه در آیات آفرینش آدم می‌خوانیم؛ ثم سویه و نفخ فیہ من روحه (سجده، ۹) سپس آدم را نظام بخشید و از روح خود در آن دمید.

فصل سوم: توحید

اصول دین و فروع دین

یکی از دلایل عمده، دسته بندی دین، به اصول دین و فروع دین به این علت است که اصول دین، عقل است اما فروع دین، تعبدی و تقلیدی است. بی گمان، اصل توحید از جایگاهی والا در میان اصول اعتقادی دینی برخوردار است به گونه ای که دیگر اصول اعتقادی، بر این اصل استوار گشته اند. بنابر همین حقیقت است که رسول خدا (ص) می فرماید: التوحید نصف الدین (شیخ صدوق، توحید، ص ۲۸).

راه شناخت وجود خدا دو نوع است: سیر در آفاق، سیر در انفس. یعنی، انسان از راه سیر آفاقی، با مشاهده مخلوقات و تدبیر در حدوث و امکان و نظم پدیده ها به وجود خالق و مدبری دانا و توانایی پی می برد. ولی از راه سیر انفس با تأمل در خود در می یابد که نسبت به خدا شناخت قلبی و بی واسطه دارد و در برابر چنین خدایی که کمال مطلق است، سر تعظیم فرود می آورد. راه انفس را می توان به تعبیری راه فطرت نامید.

براهین اثبات وجود خدا

۱- برهان فطرت

یعنی انسان با توجه به وجود خود، خدا را می تواند اثبات می کند؛ یعنی احساس وجود خدا در انسان وجود دارد، یعنی چنین جاذبه ای را هر کس درون خود احساس می کند. خداوند متعال با فضل و احسان خویش، فطرت همه آدمیان را به معرفت خویش سرشته است و از این رو، همه آدمیان زمانی که به دنیا می آیند، دارای گونه ای معرفت از ذات و اسما و صفات خداوندند. این معرفت پیشین به وسیله اسباب مختلف، مانند تذکر دادن پیامبران و مطالعه در اسرار خلقت به یاد آدمی می آید. که این تذکر و یادآوری فطرت به سه طریق می باشد:

الف- انسان ها هرگاه از همه جا قطع امید می کنند، به خدا رو می آورند. همچنان که امام صادق (ع) می فرماید: الله همان است که همه مخلوقات هنگام نیازها، سختی ها و ناامیدی از هر چیز به او پناه می آورند (شیخ صدوق، توحید، ص ۲۳).

ب- انسان ها فطرتا دنبال بی نهایت هستند و به هر چه می رسند باز دنبال چیز بالاتری هستند و چون بی نهایت در عالم فقط یکی هست و آن خداوند هست تا به آن نرسند آرام نمی شوند.

ج- توجه به مخلوقات و نظم حاکم بر آنها که از آن به آیات و نشانه ها یاد می شود. که این نظم و هماهنگی ما را رهنمون به خالق می کند.

از ادله توحید باری تعالی، همانا وحدت و هماهنگی نظام هستی است. با اندکی مطالعه در طبیعت می توان به آفریدگار پی برد. قرآن کریم آدمیان را به تدبیر در آیات تکوینی فرامی خواند تا از این گذر به آفریننده آیات و وحدت و یگانگی اش راه یابند؛ برای مثال، در آیه ۶۴ می فرماید: اَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْيِدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَلَمْهَ مَعَ أَقْلٍ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. آن که خلق را آغاز می کند و سپس آن را باز می آورد و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟! آیا معبودی با خدا است؟! بگو: اگر راست می گوید، برهان خویش بیاورید.

۲- برهان علی (امکان و وجوب)

یکی از راه های اثبات وجود خداوند، برهان علی است که از گذر معلولیت عالم به وجود خدا پی می بریم. اگر به موجودات جهان، نیک بنگریم، همه آنها را متصف به این صفات می بینیم. در نتیجه همه آن ها معلول خواهند بود. خداوند هیچ یک از این صفات لازمه معلولیت را دارا نیست. بدین سان، خداوند به هیچ یک از این اوصاف متصف نیست و هر موجودی که این صفات را دارا باشد معلول خواهد بود. جهان متصف به این صفات است و در نتیجه معلول است و هر معلولی، به علتی نیاز دارد.

برهان علت و معلول در حقیقت بر دو پایه استوار است: ۱- جهانی که ما در آن زندگی می کنیم حادث و ممکن الوجود است. ۲- هر موجود حادث و ممکن الوجود باید منتهی به واجب الوجود

گردد. و به عبارت دیگر وجود های وابسته باید سرانجام به یک وجود مستقل منتهی شوند و الا تسلسل پیش می آید. (تسلسل محال است چون سلسله تعلقات و وابستگی ها، باید به یک موجود مستقل برسد. زیرا وجود وابسته بدون وجود مستقل بوجود نمی آید. دور هم محال است زیرا مستلزم توقف یک شی به خودش می باشد یعنی قبل از بوجود آمدن، وجود داشته است.)

این مطالب چنان روشن است که حتی مادیین و منکران خدا نیز آن را پذیرفته اند، منتهی آنها می گویند: ماده یک وجود ازلی و ابدی و مستقل بالذات است. هرچند این سخن با توجه به دلایلی که ثابت می کند ماده نمی تواند ازلی و ابدی باشد، باطل است. برای توضیح این مقدمه چیزی بهتر از این نیست که بگوییم: با قبول حادث بودن جهان، ما یکی از پنج راه را در پیش داریم که ششمی ندارد:

یا باید جهان، بدون علت موجود شده باشد یا خودش علت خویش باشد یا معلولش علت آن باشد یا این جهان معلول علتی است و آن نیز به نوبه خود معلول علت دیگری، به همین ترتیب تا بی نهایت پیش می رود. یا این که قبول کنیم تمام موجودات حادث متکی به یک موجود ازلی و ابدی در ماورای ماده است، و این سلسله علت و معلول سرانجام به واجب الوجود ختم می شود.

فرض اول یعنی پیدایش جهان بدون علت که آن را فرضیه صدفه می نامند واضح البطلان است، زیرا: اگر یک امر حادث نیاز به علتی نداشته باشد باید هر موجودی در هر زمان و تحت هر شرایطی حادث شود، درحالی که به روشنی می بینیم چنین نیست و برای پیدایش هر حادثه شرایط و اسباب خاصی لازم است.

فرض دوم نیز باطل است، یعنی چیزی علت وجود خودش باشد نیز یک امر بدیهی است که باطل است، چرا که علت باید پیش از معلول باشد، و اگر چیزی بخواهد علت خودش باشد باید قبل از وجود خود موجود باشد و (لازمه ی ان اجتماع وجود و عدم است) و این همان چیزی است که در اصطلاح علمی از آن تعبیر به دور می کنند.